[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سـال دهم، شماره سی و هفتم، بهار ۱۳۹۹
مقاله پژوهشی، صفحات ٤٧ – ٦٤

رویکرد ابن رضوان مالقی و ابن ازرق غرناطی در بازتاب تشیع سلطان محمّد خدابنده

محمّدرضا ابوئی مهریزی[۱]
سمیه حاضری بغدادآبادی[۲]

چکیده

علل و نتایج تشیع سلطان محمّد خدابنده در منابع تاریخی شرق جهان اسلام به‌ویژه در منابع ایرانی بازتاب گسترده‌ای داشته است. ابن رضوان مالقی (متوفای۷۸۲) و ابـن ازرق غرناطی (متوفای۸۹۶) دو عالم برجسته سیاست‌نامه‌نگار اندلسی در غرب جهان اسلام از طریق *رحله ابن بطوطه* با این ماجرا آشنا شدند. آن دو نه از منظر تاریخ‌نگارانـه، بلکـه در مقام تخطئه و تقبیح این رویداد از موضع عالمان سیاسـی کـه در پـی تصـحیح امـور و تبیین نظام سیاسی مطلوب اسلامی بر اساس قرائت خاص اسلام سنی مالکی بودند، به این موضوع پرداخته‌اند. سؤال اصلی پژوهش ایـن اسـت کـه گـرایش سـلطان محمّـد خدابنده به تشیع چه بازتابی در اندیشه سیاسی ابن رضوان مـالقی و ابـن ازرق غرنـاطی داشته است؟ این نوشتار با بررسی آثار این دو عالم اندلسی نشـان داده اسـت کـه تـأثیر جهان‌بینی سنی این دو دانشمند و انگیزه‌های دخیل در تصنیف آثارشان متأثر از فضـای سیاسی و اجتماعی غرب جهان اسلام بوده‌است. باورهای اسـلامی ابـن رضـوان و ابـن ازرق بر اساس مذهب تسنّن مالکی و نگاه به تشیع به مثابه رفـض و بـدعت در اسـلام، موجب ارائه تصویری منفی از گرایش سلطان محمد خدابنده به تشیع در غـرب جهـان اسلام شده‌است.

کلیدواژه‌ها: ابن ازرق غرناطی، ابن رضوان مالقی، سلطان محمّـد خدابنـده، مـذهب در دوره ایلخانی.

---

۱. استادیار گروه تاریخ اسلام دانشگاه بین‌المللی اهل بیت علیهم‌السلام (نویسنده مسئول) abuimehrizi@yahoo.com
۲. طلبه سطح ۳ مدرسی ادبیات عرب مؤسسه آموزش عالی رفیعةالمصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله. hazeri61@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۹/۰۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۲۵

درآمد

گرویدن سلطان محمّد الجایتو معروف به خدابنده به تشیع در عهد ایلخانان مغول در ایران از برجسته‌ترین تحولات مذهبی در تاریخ دینی ایران و شرق جهان اسلام بوده‌است. همگرایی روزافزون تشیع و تصوف در دوره ایلخانی زمینه‌ساز گذار اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی از تسنن به تشیع بود. تا اینکه این همگرایی در دو سده بعد، موجب رواج تشیع در عصر صفوی در ایران شد.

این مسئله با توجه به نقش‌آفرینی علمای شیعه چون علامه حلّی مورد توجه تاریخ‌نگاران قرار گرفته بود. این موضوع به طور طبیعی مورد توجه مورخان شرق عالم اسلام قرار داشت به گونه‌ای که برخی تاریخ‌نگاران و مصنّفان دوران مغول و تیموری آن را گزارش کرده‌اند. مسئله گرویدن سلطان محمّد الجایتو به تشیع و تلاش وی برای رواج آن در ایران موجب واکنش‌های منفی علمای سنی‌مذهب در شهرها و ولایات گوناگون شده بود. در غرب جهان اسلام نیز با وجود دوری راه، برخی از اندیشمندان به سبب گرایش‌های سنی خود به ارزیابی این مسئله و تقبیح آن پرداخته‌اند. ابن بطوطه سیاح مغربی در *رحله* از آن رویداد یاد کرده است. پس از او دو عالم سیاست‌نامه‌نگار یعنی ابن رضوان مالقی و ابن ازرق غرناطی این رویداد را تحلیل کرده‌اند. اهمیت موضوع در آن است که این دو نه به انگیزه تاریخ‌نگاری بلکه از منظر دو فقیه و متکلّم سنّی مالکی اندلسی برای تبیین اهداف خود از گرایش سلطان محمّد خدابنده به تشیع و پیامدهای آن بهره گرفته‌اند.

پیشینه پژوهش

در مورد واکنش علمای اندلسی در باب تشیع الجایتو و اقدامات وی برای اشاعه این مذهب در ایران، تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. مجتبی دوستی و یونس فرهمند (۱۳۹۲ش)، در مقاله‌ای تحت عنوان «ابن رضوان مالقی و اندیشه سیاسی وی»، آیین ملک‌داری در نگاه ابن رضوان را بررسی کرده‌اند. همچنین در مدخل «ابن ازرق، شمس‌الدین»، به قلم حسن یوسفی اشکوری و سید جواد طباطبایی (۱۳۶۹ش)، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، به اجمال به شرح احوال ابن ازرق و آثارش پرداخته

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

شده‌است. این مدخل پیش از چاپ کتاب *روضة‌الاعلام* ابـن ازرق، نوشـته شـده‌اسـت. مقاله حاضر با مروری کوتاه بر شخصیت ابن رضوان و ابن ازرق و سیاست‌نامه‌نگـاری ایشان، بر آن است تا واکنش اهل سنت به ویژه این دو عالم اندلسی را در قبـال تشـیع سلطان محمّد خدابنده بررسی کند.

الف) ابن رضوان و ابن ازرق و سیاست‌نامه‌نگاری ایشان

ابوالقاسم عبداللّه بن یوسف بن رضوان النجاری المالقی از کاتبان بزرگ دولت مرینی در مغرب و از معاصران ابن خلدون در سده هشتم هجری بود (ابن خلدون، *العبـر*، ۷/، ٥١٤؛ همو، *رحلة*، ٦٩؛ زرکلی، ١٤٧/٤). لسان‌الدین بن خطیب که در زمـان حیـات ابـن رضوان به شرح حال او پرداخته است، از او با عنوان «صاحب‌القلم‌الاعلی»، یاد می‌کنـد (ابن خطیب، ۳/ ۳۳۷). این عنوان در مغرب برای کسانی به کار مـی‌رفتـه کـه صـاحب شغل انشاء در تشکیلات اداری بود و معادل عنوان صاحب دیوان انشاء در شرق جهان اسلام است (ابن فضل‌اللّه عمری، ۸/۱۲؛ مقریزی، ۷۳۲،۳۹٤/۳؛ سیوطی، ۲۰٦/۲). مقّری تلمسانی با تعبیر «صاحب‌العلامةالعلمیه و القلم‌الاعلی بالمغرب» بر منصب ابـن رضـوان تأکید می‌کند (مقّری تلمسانی، ۷/ ۲۲۲).

ابن رضوان مالقی به سال ۷۱۸ در خانواده‌ای اهل علم و ادب و سیاسـت، در مالقـه به دنیا آمد (زرکلی، ١٤٧/٤). او نزد اسـتادان خـود در مالقـه بـه تحصـیل علـم و ادب پرداخت و در نظم و نثر و ترسّل سرآمد شد. به سال ۷٤۱ بعد از هزیمت مسـلمانان در جنگ طَریف در حوالی جزیرةالخضرا در جنوب اندلس، از طریق سبته راه مغرب را در پیش گرفت. ابن رضوان تا زمان وفات در سال ۷۸۲ در أزمّـور یـا أنفـا، نـزد سـلاطین مرینی مغرب به کارهای دیوانی مشغول بود (ابـن خلـدون، *العبـر*، ۵۲۳/۷–۵۲۵، همـو، *رحله*، ۸٦–۸۹؛ زرکلی ١٤٧/٤–١٤٨).

سیاست‌نامه ابن رضوان به نامه *الشُّهب‌اللامعه فی السیاسةالنافعه*، از دیگر وجوه شهرت وی است. ابن رضوان در مقدمه کتاب شرح مـی‌دهـد کـه از طـرف مخـدوم خـویش، سلطان ابوسالم ابراهیم بن علی (حک. ۷٦۰–۷٦۲)، به تدوین مجموعـه‌ای در سیاسـت ملوکیه و سِیَر سلطانیه مأموریت یافت بود از این‌رو با گردآوری سیاست ملوک گذشته،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

به تحریر سیره خلفا و کلمات حکمای پیشین پرداخته است (مالقی، ۵۱-۵۲). ابن رضوان با تأکید بر اصل عدالت در سیاست‌ورزی توسط سلطان، جهت تبیین آن به روش شریعت‌نامه‌نگاران، به آیات، احادیث، روایات و آموزه‌های حکیمان یونان و ملوک عجم توجه کرده است (دوستی و فرهمند، ۹۶). او در این راه از منابع گوناگونی چون *احکام‌السلطانیه* ماوردی، *العقدالفرید* ابن عبد ربّه، *سراج‌الملوک* طرطوشی و *احیاء علوم الدین* غزالی بهره برده است. ابن رضوان با ذکر روایت‌های تاریخی کوشید تا مفهوم سیاست و مبانی مشروعیت و مقبولیت حاکمیت مطلوب را از منظر شریعت اسلام تبیین کند (مالقی، ٤٦٠). علی سامی النشار معتقد است که احتمالاً ابن خلدون با استفاده از *الشهب‌اللامعه* ابن رضوان مطالبی را از ابن بطوطه نقل کرده است (همو، مقدمه سامی النشار، ۳۲).

دیگر عالم اندلسی که موضوع تشیع الجایتو در آثار وی بازتاب یافته است، شمس‌الدین ابوعبداللّه محمّد بن علی بن محمّد اصبحی غرناطی معروف به ابن ازرق است. او فقیه، ادیب و صاحب‌نظر در سیاست مدن در سده نهم هجری است. سخاوی با ابن ازرق ملاقات داشته و او را از مردان بزرگ روزگار دانسته است (سخاوی، ۲۱/۹). ابن ازرق نیز همچون ابن رضوان در مالقه زاده شد و تحصیلات خود را نزد استادان مالقه و غرناطه سپری کرد (مقّری تلمسانی، ۲۸۳/۳). وی در مالقه، وادی آش و غرناطه منصب قضاوت داشت و این مورد اخیر را تا زمان سقوط غرناطه در اختیار داشت (حنبلی علیمی، ۳۷۷/۲؛ یوسفی اشکوری و طباطبایی، ۱/۳). او پیش از سقوط غرناطه از سلطان تونس، ابو عمرو عثمان بن محمد المنصور (حک. ۸۳۹ - ۸۹۳) از امرای بنی حفصی کمک خواسته بود (سخاوی، ۲۱/۹). ابن ازرق پس از تسلط مسیحیان بر غرناطه، به تلمسان رفت و چون از سلاطین مغرب کمکی دریافت نکرد به مصر رفت و در آنجا از سلطان مملوک، قایتبای (۸۷۲-۹۰۱)، برای نجات غرناطه کمک خواست (حنبلی علیمی، ۳۷۷/۲). مدتی بعد به هنگام بازگشت از حج در قدس شریف به قضاوت منصوب شد (همانجا). چندی بعد در هفدهم ذی‌الحجّه سال ۸۹٦ در همانجا درگذشت (حنبلی علیمی، ۳۷۷/۲).

ابن ازرق دو اثر برجسته دارد. یکی *بدائع‌السلک فی طبائع‌الملک* در اندیشه سیاسی،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

که صاحب *نفح‌الطیب* آن را کتاب مفیدی می‌نامد. *بدائع السلک* تلخیص و برداشتی از *مقدمه* ابن خلدون است (مقّری تلمسانی، ۲۸٤/۳). ابن ازرق چنان در نقد و تحلیل تاریخی از ابن خلدون تأثیر پذیرفته گوی اینکه او نخستین عالم در میان مسلمانان است که روش و منش تاریخی ابن خلدون را در پیش گرفته و اهمیت آن را درک کرده است (یوسفی اشکوری و طباطبایی، ۱/۳). او نیز مانند ابن خلدون عصبیت را پایه و اساس حکومت می‌شمارد اما آن را ویژه حکومت‌های شرعی می‌داند. ابن ازرق خلافت خلفای راشدین را خلافت محض می‌شمرد و دوره اموی تا دوره متوکل عباسی را روزگار آمیزش خلافت و سلطنت و بعد از آن را به طور طبیعی و اجتناب‌ناپذیر، دوره انتقال به سلطنت خالص در نظر می‌گیرد (همانجا).

اثر دوم ابن ازرق *روضة‌الاعلام بمنزلة‌العربیه من علوم‌الاسلام* است. ابن ازرق در این اثر در قامت یک ادیب مدافع زبان عربی و هم یک دانشمند سیاست‌نامه‌نگار متشرع ظاهر گشته است. وی تصنیف کتاب *روضة‌الاعلام* را در ۲٦ شعبان سال ۸۷۵ در مالقه در فضایل ادبیات عرب به پایان برده است (غرناطی، *روضة‌الاعلام*، ۱۰۱۸/۲). او در این کتاب به شرح و توضیح علوم ادبی و برتری آن بر سایر علوم پرداخته است.

ب) مبانی فکری ابن ازرق در گزارش تشیع خدابنده

مالقی در *الشهب‌اللامعه* خبر گرایش خدابنده به تشیع و سپس بازگشت او به تسنّن را به عنوان یک نمونه تاریخی ذیل عنوان سماع مواعظ و تعظیم اهل خیر توسط ملوک آورده است (مالقی، ۷٦). ابن ازرق نیز همان حکایت را در *بدائع‌السلک* در ردیف اموری که ملوک برای استواری ملک باید انجام دهند، می‌آورد (غرناطی، *بدائع‌السلک*، ۱۷۵/۱). این حکایت در قالب ذکر طبقاتی که صاحب حق هستند (همو، ۳۸٦/۱)، بعد از ذکر وظایف ملک در رعایت حقوق آل نبی و شرفای از نسل حضرت فاطمه دخت نبی (همو، ۳۸٦/۱–۳۸۸)، در بذل عنایات به صنف علمای امّت نیز بیان شده‌است (همو، ۳۸۸/۱). لکن همو در *روضة‌الاعلام* پیش از ذکر حکایت شیعه شدن خدابنده، در صدد تخطئه مبانی فقهی و تفسیری شیعه و ذکر برخی مواضع خطای ادبی ایشان در استنباط آیات‌الاحکام برآمده است. او برای این منظور داستان یک عالم شیعی در شهر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

حلب را از کتاب *فرق‌الفقهاء* نوشته فقیه مالکی، امام ابوالولید سلیمان بن خلف تجیبی قرطبی باجی (متوفای٤٧٤) بیان می‌کند (غرناطی، *روضة‌الاعلام*، ٥٥٠/٢–٥٥٥)، آن گاه به عنوان یک اندیشمند سیاسی از باب نمایاندن عواقب سیاسی این مسئله، ماجرای تشیع خدابنده را بازگو می‌کند.

ابن ازرق در گزارش این ماجرا روش شیعیان را در تفسیر آیات قرآن و استنباط مسائل فقهی و کلامی به چالش کشیده است. او معتقد است تفسیر شیعیان از آیات قرآن از آنچه که کلام عرب اقتضا می‌کند، خارج شده‌است به گونه‌ای که عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد (همو، ٣٢٦/٢). برای تبیین این موضوع به مثالی طنزآمیز از ابن قتیبه دینوری (متوفای٢٧٦) استناد می‌کند که او تفسیر شیعه از آیات قرآن را بسان تأویلی دروغین از بنی‌تمیم در مورد بیتی از سروده‌های فرزدق (متوفای١١٠) یافته است که طی آن اسامی به کار رفته در آن بیت به مواضع مختلف خانه کعبه منتسب شده‌اند[1] (همو، ٣٢٦/٢–٣٢٧). او در مثال دیگری از آیه ٨٠ سوره یوسف با مضمون رویگردانی برادر یوسف در همراهی دیگر برادران در ترک مصر به واسطه گرفتاری بنیامین، یاد می‌کند که جابر جعفی (متوفای١٢٨)، از رجال تابعی شیعه، تأویل آن را به امام علی بن ابی‌طالب و کرامات خارق‌العاده آن حضرت مبنی بر جایگاه ایشان بر فراز ابرها نسبت داده است (همو، ٣٢١/٢–٣٢٣). از منظر فقهی نیز او اختلاف مذاهب به خصوص شیعه را در تفسیر آیه ٦ سوره مائده درباره حکم مسح یا غسل دو پای در وضو از مصادیق درک ناقص یا بی‌اطّلاعی از علم نحو قلمداد می‌کند (همو، ٥٤٧/٢). ابن ازرق موضوع مجادلات نحوی و فقهی این آیه را با بهره‌گیری از کتاب *فرق‌الفقهاء* باجی، دست‌مایه غلبه اهل سنّت بر شیعیان قرار می‌دهد و از آن به عنوان نمونه‌ای برای نمایاندن نقش عالم سنّی واقف بر کلام عرب و معارف اسلامی در زدودن آثار رفض از یک امیرنشین محلّی و رعایای آن در حلب استفاده می‌کند. سپس نمود کلان‌تر آن را در قلمرو یک سلطان بزرگ در قالب حکایت سلطان محمّد خدابنده بیان می‌کند.

به گزارش ابن ازرق، امام باجی صاحب *فرق‌الفقهاء* به سال ٤٣٧ در مسجد جامع

۱. این حکایت در *عیون‌الاخبار* ابن قتیبه و برخی منابع دیگر با اختلاف اندکی وجود دارد (دینوری، ١٦١/٢–١٦٢؛ فاکهی، ٦٩/٢–٧٠؛ ابن عبد ربّه، ٢٥٠/٢؛ ابن ابی‌الحدید، ٣٨٧/١٩).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

حلب با ابوعلی بن المعلّم الحلبی (زنده ٤٥٣)، فقیه شیعی و صاحب حلقه درس فقه آن مسجد در این مسئله که در وضو آیا شیوه اهل سنّت در شستشو و غسل دو پای یا مسح بنابر استنباط فقهی شیعه فرض است، به مناظره می‌پردازد. غلبه باجی در این مناظره به سرافکندگی ابن معلّم حلبی و اصحابش می‌انجامد (غرناطی، *روضة‌الاعلام*، ٥٥٠/٢-٥٥٤). در این وقت معزّالدوله ثمال ابا علوان بن صالح الکلابی (متوفای٤٥٤)، امیر مرداسی حلب تحت تأثیر تعالیم ابن معلّم بود. همسر سنی‌مذهب امیر، سیده بنت ابن رباب النمیری که در پی فرصتی برای رویگردانی او از تعالیم شیعی بود، از این مناظره استفاده کرد و با تدارک ملاقات‌هایی میان امیر و ابوالولید باجی، سرانجام او را به مذهب تسنن راغب ساخت. پس از آن امیر حلب با برخی شیعیان متعصب برخورد کرد و آنها را از حلب بیرون کرد. به این ترتیب مذهب تسنن در آن سامان رواج یافت و مبنای صدور فتاوی فقهی بر اساس مذهب مالکی صورت پذیرفت[1] (همو، ٥٥٤/٢). باجی ابن معلم را مردی جوان و به دور از تعلیمات صحیح و قابل اعتنا خوانده است که بی‌دانشی وی به ویژه در علم نحو نه‌تنها او بلکه امیر و مردم تحت امر وی را به گمراهی کشیده است.

ابن ازرق بلافاصله بعد از این حکایت، به گرایش سلطان محمّد خدابنده به تشیع و بیان زمینه‌ها و پیامدهای آن می‌پردازد. گویی او حکایت سابق را در قالب یک نشانه کوچک محلّی و پیش‌درآمدی در تعمیم آن به یک سلطنت بزرگ در مقیاس ایران‌زمین جهت بیان عوارض استیلای عناصر بی‌بهره از دانش کافی در نحو، فقه و تفسیر و نقش عالمان فاضل و ادیب در جبران و اصلاح آن آورده است.

---

١. تحول مذهبی ثمال بن صالح مرداسی در دیگر منابع نیامده است. به گزارش ابن خلدون چون ابومحمّد حسن بن علی یازوری (متوفای٤٥٠) به سال ٤٣٦ به وزارت المستنصر باللّه (متوفای٤٨٧) خلیفه فاطمی رسید، ثمال بن صالح امیر حلب و معزّ بن بادیس (متوفای٤٥٣) امیر افریقیه (تونس) از آن وزیر رویگردان شدند و ابن بادیس به سال ٤٣٧ نام خلیفه فاطمی را از خطبه انداخت و نام القائم باللّه (متوفای٤٦٧) خلیفه عباسی را جایگزین ساخت. خلیفه عباسی نیز به وسیله ابوالفضل بغدادی برای او منشور و خلعت به قیروان فرستاد (ابن خلدون، *العبر*، ١٩/٦). ابن خلدون در جای دیگری تاریخ واقعه مزبور را سال ٤٤٠ گزارش می‌کند (همو، ٧٩/٤). با وجود این، تحول مذهبی که ابن ازرق از قول باجی در احوال امیر وقت حلب بازگو می‌کند، می‌تواند با این اقدامات ابن بادیس همسویی داشته باشد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

با این هه ابن عدیم صاحب *بغیةالطلب فی تاریخ حلب*، از مقام بلند ابوعلی بن المعلم به عنوان فقیهی متکلّم، ادیب و شاعر بزرگ شیعه و صاحب کتب معتبر در فقه و اصول مانند کتاب *التاجی* و *معالم‌الدین* یاد می‌کند که فقه را نزد ابی‌الصلاح حلبی از فحول فقهاء و متکلمین شیعه خوانده و فراگرفته است. همچنین بر حضور مستمر و فعالیت دینی ابوعلی در مسجد جامع و اهتمام اهل حلب برای تحصیل فقه و ادب نزد وی اذعان دارد (ابن عدیم، ۲۲۷۶/۵–۲۲۷۷). ابوعلی متولد سال ٤۰۰ در عنفوان جوانی اثری برای سبکتکین غلام امیرالجیوش انوشتکین دزبری (متوفای٤۳۳) و گماشته وی بر قلعه حلب نگاشت (همو، ۲۲۷۷/۵–۲۲۷۸). این نکات هر چند مؤیّد جوانی ابوعلی ابن المعلّم در زمان ملاقات باجی با وی در حلب به سال ٤۳۷ است، در عین حال بیانگر آن است که بر خلاف اظهارات ابن ازرق از قول باجی، ابوعلی در همان زمان نیز عالم فاضلی بوده که در عین جوانی به نگارش کتاب اشتغال داشته است.

ج) *رحله ابن بطوطه* منبع ابن رضوان و ابن ازرق در بازگویی تشیع خدابنده

تغییر مذهب ایلخان مغول در ایران و تحولات آن چندان اهمیت داشت که مورد توجه مورخین و مصنفین این دوره در شرق و غرب جهان اسلام قرار گرفته بود. این رویداد به ویژه برای مصنفین اهل سنت که حدود پنج دهه بعد از سقوط خلافت عباسی توسط مغولان، با شیعه شدن یک سلطان بزرگ مغول غافلگیر شده بودند، اهمیت ویژه داشت. از این‌رو ابن رضوان مالقی و ابن ازرق غرناطی در غرب جهان اسلام موضوع شیعه شدن سلطان محمد خدابنده را مورد توجه قرار داده‌اند.

ابن رضوان در *الشهب‌اللامعه* و ابن ازرق در *بدائع‌السلک* و نیز *روضة‌الاعلام* به شعیه شدن خدابنده پرداخته‌اند. ابن ازرق در *روضة‌الاعلام* حکایت مزبور را با استناد به کتاب سیاست (*الشهب‌اللامعة*) ابن رضوان ذکر می‌کند (همو، *روضة‌الاعلام*، ۵۵۵/۲). امّا در *بدائع‌السلک* اشاره‌ای به مأخذ خود نمی‌کند. احتمالاً ابن رضوان روایت مزبور را بدون ذکر منبع، از *رحله ابن بطوطه* (متوفای۷۷۹) گرفته است. استفاده وی از گزارش‌های ابن بطوطه بدون ذکر منبع، به این فقره محدود نمی‌شود، بلکه مقایسه برخی از دیگر مطالب *الشهب‌اللامعه* با *رحله ابن بطوطه* به روشنی گویای بهره‌مندی ابن رضوان از اثر مزبور

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

است. علی سامی النشار محقق و مصحح *الشهب‌اللامعه* در پانویس‌ها، به موارد متعددی از این بهره‌مندی اشاره کرده است (مالقی،٨٤، ٢٢٩، ٣١٤-٣١٦، ٣٣٠).

تقدّم *رحله ابن بطوطه* بر *الشهب‌اللامعه* ابن رضوان روشن است. زیرا ابن جزی که ابن بطوطه *رحله* خویش را جهت تنقیح و تذهیب به او سپرد، در سال ٧٥٦ در روزگار سلطان ابوعنان فارس بن علی مرینی (٧٤٩-٧٥٩) از این مهم فراغت یافته است (ابن بطوطه، ٢٨٠/٤). و ابن رضوان به امر سلطان ابوسالم مرینی در خلال سال‌های ٧٦٠ تا ٧٦٢ *الشهب‌اللامعه* را تألیف کرده است. بنابراین لازم است پیش از بیان نحوه ذکر ماجرای تشیع سلطان محمد خدابنده توسط ابن رضوان و ابن ازرق، به کیفیت بازتاب این حکایت در *رحله ابن بطوطه* توجه شود تا مندرجات آن را با نگاه تطبیقی با گزارش حکایت مزبور در آثار این دو عالم اندلسی بررسی کرد.

د) گزارش ابن بطوطه از تشیع خدابنده و انعکاس آن در آثار ابن رضوان و ابن ازرق

بنا به گزارش ابن بطوطه، سلطان محمّد خدابنده، تحت تأثیر همنشینی با جمال‌الدین بن مطهّر حلّی معروف به علامه حلّی (متوفای٧٢٦)، به رفض و تشیع گرایید. وی جهت تبیین کیفیت اقناع سلطان برای پذیرش تشیع توسط علامه حلّی می‌افزاید که او در تزیین و امتیاز تشیع نسبت به تسنن، ابوبکر و عمر را به عنوان وزیران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را پسر عمو و داماد وی و به‌طبع وارث او در خلافت معرفی کرد. علامه حلّی برای تثبیت این معنی در ذهن سلطان، امتیاز و استحقاق او را در احراز مقام سلطنت از اجدادش نسبت به دیگران گوشزد کرد (همو، ٣٨/٢). این تعبیر ابن بطوطه از استدلال علامه حلّی یادآور استدلالی است که ابوالقاسم قاشانی از زبان ترمناس از ملازمان سلطان در ترجیح تشیع بر تسنن بر سلطان عرضه می‌دارد. چنانکه می‌نویسد: «در دین اسلام کسی رافضی باشد که در یاساق مغول بعد از چنگیزخان، اورق او را قائم‌مقام او می‌داند و مذهب سنت اینکه امیری را به جای او سزاوار می‌داند» (قاشانی، ٩٩). ابن رضوان که بی‌تردید گزارش مزبور را از ابن بطوطه گرفته و ابن ازرق که به اذعان خود آن را از ابن رضوان اخذ کرده است، هر چند جملات آغازین خود را همانند ابن

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

بطوطه درج کرده‌اند، اما استدلال مزبور را در تقرّب علی بر شیخین از قلم انداخته‌اند. اما هر دو ایشان عین مطلب ابن بطوطه را تکرار کرده‌اند که دو عامل کفر سلطان محمد خدابنده و عدم معرفت وی از قواعد دین، موجب پذیرش دعوت علامه حلّی به تشیع او شده‌است (مالقی، ۸۱؛ غرناطی، *بدائع‌السلک*، ۳۹٤/۱؛ همو، *روضة‌الاعلام*، ۵۵۵/۲).

ارسال فرامین و اعزام فرستادگانی به عراق و خراسان جهت گرویدن مردم به تشیع و مخالفت‌های اهل سنت با آن، که از نگاه ابن بطوطه و نگاه سنی‌گرایانه ابن رضوان و ابن ازرق، واکنش طبیعی اهل سنت و جماعت در ولایات تحت امر ایلخان در برابر اشاعه رفض و بدعت است، مسئله دیگری است که هر دو به آن پرداخته‌اند. تاریخ ولادت ابن بطوطه در۷۰۳ (زرکلی، ۲۳۵/٦) برابر با سال جلوس الجایتو و آغاز سیاحت وی نیز به سال ۷۲۵ (همانجا)، نه سال بعد وفات الجایتو در سال ۷۱٦ بوده‌است. اینکه ابن بطوطه گزارش این وقایع را با توجه به نزدیکی به عهد الجایتو، از منابع دیده یا از اخبار شفاهی شنیده، به درستی روشن نیست. حضور او در شهرهایی چون اصفهان و شیراز و ملاقات با علمای آن شهرها که از مراکز عمده تقابل با سیاست شیعه‌گری الجایتو بوده‌اند، سماعی بودن مأخذ این اخبار را در *رحله ابن بطوطه* تقویت می‌کند. خاصه آنکه ابن بطوطه حکایت تشیع الجایتو را ذیل ماجرای ملاقات خود با شیخ ابوابراهیم مجدالدین اسماعیل بن یحیی فالی شیرازی (٦۷۰–۷۵٦)[1] و واقعه تقابل او با تشیع ایلخان و کراماتی که از شیخ مزبور در این بین سر زده، بیان کرده است (ابن بطوطه، ۳٦/۲–۳۷).

ابن خلدون که در زمان بازگشت ابن بطوطه به مغرب، از گزارش‌های او و از واکنش‌های مردم نسبت به نقل ماجراهای شگفت‌انگیز او قرار داشت (ابن خلدون،

۱. او علاوه بر آنکه فقیه و متکلّمی برجسته و قاضی شیراز بود، به دو زبان عربی و فارسی شعر می‌سرود. جنید شیرازی (٤۲٦) و سبکی (٤۰۲/۹–٤۰۳) ابیاتی از اشعار عربی او را ذکر کرده‌اند. محمود کتبی در *تاریخ آل مظفر* در خلال اخبار سال ۷٤۰ ذکر می‌کند که بیت زیر را قاضی مجدالدین جهت ترغیب امیرمبارزالدین محمّد مظفری به ترک منازعه با اهل شیراز سروده است: «مبارزان جهـــان قلب دشمنان شکنند/ ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی (کتبی، ٤۳؛ برای شرح حال بیشتر وی ر.ک. زرکوب شیرازی، ۱۷۲–۱۷۳؛ جنید شیرازی ، ٤۲۳–٤۲٦؛ فصیح خوافی، ۸۲۷/۲، ۹٤٦).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

العبر، ۲۲۷/۱–۲۲۸)، در موضوع تحوّل مذهبی سلطان محمّد خدابنده به سبب مصاحبت با روافض (همو، ٦١٩/٥)، اشاره‌ای به تقابل اهالی ولایات تحت امر خدابنده به سیاست مذهبی وی نمی‌کند. لکن او از تشویش مردم از شیوع خبر حمایت و خرسندی خدابنده و ملازمان رافضی او از حمیضة بن ابی نُمیّ الحسنی العلوی (مقتول ۷۲۰)، شریف مکّه گزارش می‌دهد که در نزاع با برادرش رمیثه، امیر حجاز و سلطان الناصر محمّد بن قلاوون (۷۰۹–۷٤۱)، مملوک مصر، مصمّم به بیرون کشیدن شیخین از گورشان بوده‌است و چون هزیمت یافت، از او ابزار حفاری به‌دست آمد که جهت این منظور فراهم شده بود (همو، العبر، ٤٩٤/٥–٤٩٥).

بنابر گزارش ابن بطوطه، ایلچیان سلطان برای ابلاغ دعوت مردم به تشیع، نخست به بغداد، شیراز و اصفهان رسیدند. لکن او برخلاف راویان ایرانی، به جای اصفهان به گزارش اخبار بغداد و شیراز توجه کرده است. او با توجه به اهمیت بغداد و از آنجا که ماجرا را ذیل اخبار ملاقات خود با شیخ مجدالدین در شیراز نقل کرده، موضوع را با تمرکز بر اخبار این دو شهر بیان کرده است. ابن بطوطه و به تبع او ابن رضوان و ابن ازرق اخبار رویارویی اهل سنت با شیعه‌گری الجایتو را با ذکر مواجهه حنابله بغداد آغاز می‌کنند. ابن بطوطه یادآور می‌شود اهل باب الأزَج بغداد[1] که اغلب بر مذهب امام احمد بن حنبل بودند، نافرمانی کردند و حدود دوازده هزار تن از ایشان مسلّحانه روز جمعه در مسجد جامع شهر گرد آمدند و نزد ایلچی سلطان و خطیب مسجد جامع تهدید کردند که اگر خطبه به گونه‌ای جز آنچه در گذشته معمول بوده، خوانده شود، و به جای نام خلفا و صحابه، نام ائمه اثنی عشر برده شود، خطیب و ایلچی سلطان را به قتل خواهند رساند. از این‌رو خطیب علی‌رغم فرمان سلطان، از خوف جان خود خطبه را به شیوه معمول خواند و اهل اصفهان و شیراز نیز بر همان طریق اهل بغداد رفتند (ابن بطوطه، ۳۸/۲).

نکته قابل توجه در گزارش ابن رضوان و ابن ازرق از واقعه مزبور آن است که ایشان

۱. محمد علی موحد در ترجمه *رحله ابن بطوطه* نام محله مزبور را سهواً به صورت باب الارخ ضبط کرده است (ابن بطوطه، سفرنامه، ۱۹٦). به نوشته یاقوت حموی، باب الأزج محله‌ای بزرگ در شرق بغداد بوده‌است که برخی از اهل علم بغداد از آنجا برخاسته‌اند (یاقوت حموی، معجم *البلدان*، ١٦٨/١).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

در ذکر نام محله حنابله بغداد به جای باب‌الأزج، نام باب‌الکرخ را برده‌اند (مـالقی، ۸۲؛ غرناطی، *بدائع‌السلک*، ۳۹٤/۱؛ همو، *روضة‌الاعـلام*،۵۵۵/۲). درحالی که محله باب‌الکـرخ نه یک موضع حنبلی‌نشین بلکه شیعه‌نشین بوده‌است و حتی یاقوت حموی می‌نگارد که همه ایشان شیعه امامیه هستند و در میانشان هیچ سنی یافت نمی‌شود (یاقوت حمـوی، *معجم البلدان*، ٤٤٨/٤). به نظر می‌رسد که برخی کاتبان در استنسـاخ *رحلـه ابـن بطوطـه* دچار سهو و تصحیف شده و باب‌الأزج را به نام مشهور باب‌الکرخ و یـا صـورت‌هـای دیگر برگردانده‌اند.[1] ظاهراً همین موضوع باعث سهو ابن رضوان در ضبط نام این محل در *الشهب‌اللامعه* شده و پس از او نیز به همین صورت مغلوط به آثار ابن ازرق راه یافته است.

به گزارش ابن بطوطه، قاضی شیراز، شیخ مجدالدین، پیش از قضات بغداد و اصفهان نزد ایلخان احضار شد. وی در اقامتگاه تابستانی سلطان در قراباغ[2] بـه حضـور ایلخـان رسید. مقرر شد شیخ مجدالدین را در جایگاه سگ‌های درنده قرار دهند تـا جـان او را بستانند. لکن سگ‌ها از حمله به شیخ پرهیز کردند. این واقعه غریـب از کرامـات شـیخ تلقی شده و موجب ارادت و خلعت‌بخشی سلطان از لبـاس خـویش بـه وی شـد کـه بالاترین مرحمت ایلخان به شمار می‌رفت. همچنین سلطان صد قریه از قرای جمکـان[3] فارس را به شیخ بخشید.

علاوه بر *رحله ابن بطوطـه*، این حکایت در برخی از دیگر منابع سده هشتم نیز بازگو یا اشاره شده‌است. جنید شیرازی ذیل احوال شیخ مجدالدین در *شدّالازار فی حطّ‌الاوزار عن زوارالمزار*، به کراماتش در ماجرای مجادله او با اهل ضلال، افکندنش نزد درنـدگان

۱. علی سامی‌النشار در تصحیح کتاب‌های *الشهب‌اللامعه* و *بدائع‌السلک* و سعیده العلمی در تصحیح *روضة‌الاعـلام* نیز متوجه این سهو کاتبان نشده و همان ضبط نادرست باب‌الکرخ را آورده‌اند.

۲. ابن رضوان در *الشهب‌اللامعه* (ص۸۲)، قراباغ را به صورت قرباغ ذکر کرده است و بنابر گزارش مصحح اثـر، علی سامی النشار، در یکی از نسخه‌بدل‌ها به شکل غراباغ آمده است. ابن ازرق نیز در *بدائع‌السلک* (ص۳۹۵)، این محل را به سهو، کراباج ضبط کرده است. همو در *روضة‌الاعلام* (۲/ ٥٥٦)، نام مزبور را به‌درستی قید کرده است.

۳. جمکان یا جنقان به ضـم اول، موضـعی در فـارس (یـاقوت حمـوی، *معجـم البلـدان*، ۱۷۲/۲). ابـن ازرق در *بدائع‌السلک* (۳۹٦/۱)، نام جمکان را سهواً جهکان ضبط کرده است. همو در *روضة‌الاعلام* (۵٥٦/۲)، نام مزبور به‌درستی ضبط کرده است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

و به سلامت ماندنش از گزند آن وحوش با عباراتی پرطمطراق اشاره می‌کند (جنید شیرازی، ٤٢٤-٤٢٥). تاج‌الدین سبکی نیز در *طبقات‌الشافعیة‌الکبری* در خلال ذکر احوال مجدالدین به اختصار به این حکایت که موجب منزلت او نزد ملوک و خذلان روافض شده، پرداخته است (سبکی، ٤٠١/٩).

به نوشته ابن بطوطه، این واقعه موجب بازگشت سلطان از رفض و تشیع و صدور فرمان مبنی بر خواندن مردم به مذهب اهل سنت و جماعت گردید (ابن بطوطه، ٣٨/٢-٣٩). این ماجرا را ابن رضوان و ابن ازرق نیز روایت کرده‌اند (مالقی، ٨٢-٨٣؛ غرناطی، *بدائع‌السلک*، ٣٩٥/١-٣٩٦؛ همو، *روضة‌الاعلام*، ٥٥٦/٢). تأکید ایشان بر این امر با توجّه به جهان‌بینی و هدفمندی که این دو اندیشمند سیاسی اندلسی به جهت صیانت از ساحت اندیشه سنی خویش در جهان اسلام قائل بوده‌اند، امری قابل درک است. با وجود این، هر چند ابن بطوطه و به پیروی از او ابن رضوان و ابن ازرق در نهایت قائل به ترک تشیع توسط الجایتو و بازگشت او به تسنن شده‌اند، امّا پاره‌ای از منابع به جدّیت او بر تشیع، تصریح کرده‌اند. برای نمونه رساله *فواید الجایتو* که بخش مهمی از آن به گرایش‌های مذهبی وی اختصاص دارد، به روشنی گویای تمایل آگاهانه و عمیق او نسبت به مذهب تشیع است.[1] ذکر مجلسی در مسجد جامع سلطانیه در روز جمعه، بیست و سوم ربیع‌الآخر سنه ٧١٠ که طی آن الجایتو با عالمان برجسته‌ای چون علامه حلّی، خواجه رشیدالدین فضل اللّه همدانی و قاضی نظام‌الدین عبدالملک در پاسخ به سؤال علاءالدین نامی از خراسان به بحث و گفتگو در باب مفهوم حدیث «انا مدینة العلم و علی بابها» پرداخته است، گویای معلومات و علایق قابل توجه شیعی او است (همدانی، *بیان‌الحقایق*، ٣٩٣-٣٩٩). به این ترتیب نادرستی اظهارات ابن بطوطه، ابن رضوان و ابن ازرق آشکار می‌شود که سابقه کفر پیش از اسلام الجایتو و عدم اطلاع او از معارف دینی را موجب گروش وی به تشیع پنداشته‌اند.

ابن ازرق و ابن رضوان هر دو، سهو ابن بطوطه را مبنی بر آنکه سلطان محمد خدابنده نخستین ایلخان مغول است که اسلام آورده و مغولان به تأسی از او مسلمان

١. جهت آگاهی از محتوای این رساله رجوع شود به رسول جعفریان، سلطان محمد خدابنده و *تشیع امامی در ایران*، ٤١-٥٤.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

شدند، تکرار کرده‌اند (ابن بطوطه، ۳۷/۲–۳۸؛ مالقی، ۸۱؛ غرناطی، *بدائع‌السلک*، ۳۹۳/۱؛ همو، *روضة‌الاعلام*، ۵۵۵/۲). آن دو از نقش سلف وی غازان خان (۷۰۳–٦٩٤)، در پذیرش اسلام و قبولاندن آن به مغولان (همدانی، *جامع‌التواریخ*، ۱۱۰۵/۲–۱۱۰۸؛ مستوفی قزوینی، ٦۰۲–٦۰۳)، غفلت کرده‌اند.

نتیجه

گزارش ابن بطوطه از ماجرای تشیع سلطان محمد خدابنده و استنباط وی از بازگشت سلطان از تشیع به تسنن در *رحله* خویش، مورد توجه ابن رضوان و ابن ازرق قرار گرفته است. این دو مؤلف سیاست‌نامه‌های خلافت‌محور بر اساس گفتمان و ادبیات فکری اهل سنت و جماعت، با تمسک به آن گزارش در آثارشان نشان دادند، عدم چیرگی بر قواعد و معارف شریعت و لغت عرب و اسباب آن، چه عواقبی برای یک سلطان در بر دارد. ابن رضوان و ابن ازرق عدم تسلط سلطان بر مبانی شریعت و زبان عربی را زمینه‌ساز بروز بدعت‌ها و انحرافات و همچنین موجب تقابل علمای دین و امت دانسته‌اند. آن دو معتقد بودند این تقابل می‌تواند موجب تزلزل و حتی سقوط سلطان شود؛ در این شرایط سلطان می‌تواند با بهره‌مندی از موعظه و ارشاد علمای صاحب دین و ادب به طریق سلف صالح و روش اهل سنت و جماعت رهنمون شود. ابن رضوان و ابن ازرق هر یک متناسب با ساختار و اهداف فکری و سیاسی در آثار خود به گزارش شیعه شدن الجایتو توجه کرده‌اند. ابن رضوان مالقی در *الشهب‌اللامعه* خبر شیعه شدن خدابنده و سپس بازگشت او به تسنّن را به عنوان یک نمونه تاریخی ذیل عنوان سماع مواعظ و تعظیم اهل خیر توسط ملوک آورده است. ابن ازرق غرناطی نیز همان حکایت را در *بدائع‌السلک* در ردیف اموری که ملوک برای استواری ملک باید انجام دهند، می‌آورد. ابن ازرق با توجه به هدف‌گذاری خود در اثر دیگرش *روضة‌الاعلام* پیش از ذکر حکایت شیعه شدن خدابنده، در صدد تخطئه مبانی فقهی و تفسیری شیعه و ذکر برخی خطاهای ادبی ایشان در استنباط آیات‌الاحکام برآمده است. او برای این منظور حکایت رویارویی فقیه مالکی، امام ابوالولید قرطبی باجی با عالم شیعی شهر حلب ابوعلی ابن المعلّم و نقش عالم هم‌کیش و هموطن خود را در اصلاح

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

مذهبی امیر مرداسی آن شهر معزّالدوله ثمال بن صالح بیان می‌کند. آنگاه به عنـوان یـک اندیشمند سیاسی از جهت تأمین هدف فکری خود و از باب نمایاندن ابعاد سیاسی این مسئله در حوزه جغرافیایی وسیع‌تر، ماجرای تشیع خدابنده بـا ترغیـب علامـه حلّـی و اصلاح آن از طریق دانش و کرامات قاضی مجدالدین شیرازی را بازگو می‌کند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

منابع

- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبةاللّه، *شرح نهج‌البلاغه*، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبة آیةاللّه المرعشی النجفی، ١٤٠٤.
- ابن اثیر جزری، عزّالدین ابوالحسن علی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر و دار بیروت، ١٣٨٥.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، *المنتظم فی تاریخ‌الامم و الملوک*، تحقیق محمّد عبدالقادر عطا؛ مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب‌العلمیه، ١٤١٢.
- ابن خطیب، لسان الدین ، *الاحاطه فی اخبار غرناطه*، تحقیق یوسف علی طویل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٢٤.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمّد، *العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی‌الشأن الاکبر (تاریخ ابن خلدون)*، تحقیق خلیل شحادة، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٨.
- ـــــــــــــــــــــــــــ، *رحلة ابن خلدون*، تحقیق محمّد بن تاویت الطنجی و نوری الجرّاح، بیروت، المؤسسة العربیة، ٢٠٠٣م.
- ابن عبد ربه الاندلسی، احمد بن محمد، *العقدالفرید*، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٠٤.
- ابن عدیم، عمر بن احمد، *بغیةالطلب فی تاریخ حلب*، تحقیق سهیل زکّار، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
- ابن فضل‌اللّه العمری، شهاب‌الدین احمد بن یحیی، *مسالک‌الابصار فی ممالک‌الامصار*، تحقیق احمد عبدالقادر الشاذلی، ابوظبی، المجمع‌الثقافی، ١٤٢٤.
- ابن‌بطوطه، شرف الدین ابو عبداللّه محمدبن ابراهیم، *رحلة ابن‌بطوطه (تحفةالنظار فی غرائب‌الامصار و عجائب‌الاسفار)*، تصحیح عبدالهادی التازی، ریاض، اکادیمیة المملکة المغربیه، ١٤١٧.
- ـــــــــــــــــــــــــــ، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٣٧ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

- جعفریان، رسول، *سلطان محمّد خدابنده و تشیع امامی در ایران*، قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۸۰ش.
- جنید شیرازی، معین‌الدین ابوالقاسم، *شدّالازار فی حطّالاوزار عن زوارالمزار*، تصحیح محمّد قزوینی؛ عباس اقبال آشتیانی، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۸ش.
- الحنبلی العلیمی، مجیرالدین عبدالرحمن، *الانس‌الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل*، تحقیق عدنان یونس عبدالحمید ابوتبانه و محمودعلی عطاءاللّه، عمّان و الخلیل، مؤسسة الکتب‌الثقافیة، ١٤٢٠.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب‌العلمیه، ١٤١٧.
- دوستی، مجتبی و یونس فرهمند، «ابن رضوان مالقی و اندیشه سیاسی وی»، تاریخ و تمدن اسلامی، شماره ۱۸، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، پاییز و زمستان ۱۳۹۲ش.
- دینوری، عبداللّه بن مسلم بن قتیبه، *عیون‌الاخبار*، تحقیق یوسف علی طویل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٨.
- زرکلی، خیر الدین، *الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹م.
- زرکوب شیرازی، معین‌الدین احمد، *شیرازنامه*، تصحیح اکبر نحوی، مؤسسه فرهنگی و پژوهشی دانشنامه فارس، ۱۳۹۰ش.
- سبکی، تاج‌الدین ابی‌نصر عبدالوهّاب بن علی، *طبقات‌الشافعیة‌الکبری*، تحقیق محمود محمّد الطناحی؛ عبدالفتّاح محمّد الحلو، قاهره، دار احیاءالکتب‌العربیه، ١٩٦٤/١٣٨٣م.
- سخاوی، شمس الدین أبو الخیر محمد، *الضوء اللامع لأهل القرن التاسع*، بیروت، منشورات دار مکتبة الحیاة، بی‌تا.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، *حسن‌المحاضره فی اخبار مصر و القاهره*، تحقیق خلیل المنصور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٨.
- غرناطی، محمد بن ازرق، *بدائع السلک فی طبائع الملک*، تحقیق و تصحیح علی سامی النشار، بیروت، الدار العربیة للموسوعات، ١٤٢٧.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]

- ـــــــــــــــــــــــــــــــ، *روضة‌الاعلام بمنزلة‌العربیه من علوم‌الاسلام*، تصحیح سعیده العلمی، طرابلس، منشورات کلیه الدعوة الاسلامیه، ١٤١٩.
- فاکهی مکی، محمّد بن اسحاق، *اخبار مکه فی قدیم‌الدهر و حدیثه*، تحقیق عبدالملک بن عبداللّه بن دهیش، مکه، مکتبة‌الاسدی، ١٤٢٤.
- فصیح خوافی، احمد بن محمّد، *مجمل فصیحی*، تصحیح سیّد محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر، ١٣٨٦ش.
- قاشانی، ابوالقاسم عبداللّه، *تاریخ اولجایتو*، تصحیح مهین همبلی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٨٤ش.
- کتبی، محمود، *تاریخ آل مظفّر*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ١٣٦٤ش.
- مالقی، ابن رضوان، *الشهب‌اللامعة فی السیاسة‌النافعة*، تحقیق و تصحیح علی سامی النشار، دارالبیضا، دارالثقافة، ١٤٠٤.
- مقّری تلمسانی، شهاب الدین أحمد بن محمد، *النفح الطیب من غصن الأندلس الرطیب و ذکر وزیرها لسان الدین بن الخطیب*، تحقیق یوسف شیخ محمد البقاعی، بیروت، دار الفکر، ١٤١٩.
- مقریزی، احمد بن علی، *المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار*، تحقیق خلیل منصور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٨.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌اللّه، *بیان‌الحقایق*، تصحیح هاشم رجب‌زاده، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ١٣٨٦ش.
- ـــــــــــــــــــــــــــــــ، *جامع‌التواریخ (تاریخ مبارک غازانی)*، تصحیح محمّد روشن و مصطفی موسوی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ١٣٩٤ش.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابی‌عبداللّه، *معجم‌الادباء*، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، تهران، انتشارات سروش، ١٣٩١ش.
- ـــــــــــــــــــــــــــــــ، *معجم‌البلدان*، بیروت، دارصادر، ١٩٩٥م.
- یوسفی اشکوری، حسن و سید جواد طباطبایی، «ابن ازرق / شمس‌الدین»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ١٣٦٩ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1399.1.37.3.9]
[DOI: 10.29252/isihistory.1.37.47]